

فَلَسْ

بحث در ماهیت پارادوکس دروغگو

دکتر روح الله عالمی

چکیده

این نظریه که قضیه یا تصدیق، لفظ مرکب تام خبری است که قابلیت صدق و کذب دارد، تقریباً مورد اعتقاد همه منطق دانان است. قابلیت صدق و کذب ذاتی قضیه است و به همین دلیل است که ارزش هر قضیه در قالب منفصله حقیقیه که مبین نفی تناقض است درمی آید. یعنی هر قضیه‌ای یا صادق است یا کاذب و حالت سومی قابل فرض نیست. این ملاک در همه انواع قضایای خبری صدق می‌کند و هیچ استثنایی ندارد. اما از همان آغاز تدوین اندیشه و خصوصاً در میان متفکرین یونان، قضایا و جملاقی مطرح شد که این ملاک را زیر سؤال می‌برد. این شبهات به پارادوکس (تناقض‌نما) مشهور شدند. اگرچه پارادوکسها انواع متفاوتی دارند ولی برخی از سایر موارد مشهورتر، پیچیده‌تر و شاید کاربردی‌تراند. جمله دروغگو به نوعی از همه پارادوکسها مشهورتر است و چون همه این نوع جملاط ماهیت واحدی دارند، حل آن منجر به حل دیگر شبهات خواهد گردید.

مقاله حاضر بحث مختصری است راجع به ماهیت، خاستگاه و آراء متفاوتی که در حل پارادوکسها ارائه شده است.

هنگامی که خبری راجع به جهان خارج (اعم از عین و ذهن و حتی اعتباریات) در قالب قضیه مطرح می‌شود، این خبر یا با آنچه که از آن حکایت می‌کند مطابقت دارد یا ندارد و حالت دیگری قابل فرض نیست. دوازدهم بودن قضایا^(۱) در قالب صدق^(۲) و کذب^(۳) گویای همین حقیقت است. بدین ترتیب هر قضیه‌ای، بدون استثناء، یا صادق است یا کاذب. و علی‌القاعده هیچ جمله خبری نباید مستثنی باشد. اما جملات متعددی مطرح شده، که اگرچه همه از ساختار واحدی برخوردارند، ناقض این اصل غیرقابل انکار است. این جملات را پارادوکس^(۴) نامیده‌اند. تاکنون پارادوکسهای متعددی کشف شده که بعضاً تعداد آنها را تا یکصد پارادوکس برشمرده‌اند. علیرغم ماهیت واحدی که همه آنها دارند اما می‌توان همه انواع این جملات را در چند دسته اصلی قرار داد. برخی اساساً تعارضی ندارند و تنها برداشت ابتدایی و غیردقیق از آنها موجب چنین توهمی شده است. دسته‌ای به اعتبارات ریاضیات برمی‌گردند که غالباً هم با برداشت سطحی از نامتناهی مواجهند. تعدادی از این پارادوکسها برگردانهای پارادوکسهای دیگرند و گروهی نیز کاربردهای کلامی و

فلسفی پیدا کرده‌اند، و تنها معدودی از این جملات باقی می‌مانند که از اصالت خاص منطقی، ریاضی و زبانی برخوردارند. خلاصه آنکه همه این جملات را نمی‌توان به گونه‌ای یکسان مورد ارزیابی قرار داد. در این میان پارادوکس دروغگو^(۵) از سابقه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و ظاهراً حل آن به حل همه انواع دیگر کمک خواهد کرد. اما برخی متناقض‌نماها هم هستند که بسیار مهم به حساب آمده‌اند.

به عنوان نمونه پارادوکس علم مطلق الهی^(۶) به حیطة علم کلام مربوط می‌شود که باتریک‌گریم^(۷) از آن در نفی عالم مطلق بودن خداوند استفاده کرده است و پارادوکسهای گالیله^(۸) و کثرت^(۹) و هتل هیلبرت^(۱۰) و کانتور^(۱۱) و نیز پارادوکس مشهور منتسب به زنون^(۱۲) از آن گروه‌اند که به ماهیت بی‌نهایت در ریاضیات معطوف‌اند و پارادوکس برتراند راسل^(۱۳) هم که به قولی دنیای ریاضیات را دگرگون نمود به تعارض در مجموعه مجموعه‌ها اشاره می‌نماید.

پارادوکس کوری^(۱۴) هم حالت خاصی دارد که کاربردی ترکیبی از چند پارادوکس است که قبل از ورود به بحث جمله دروغگو، به نحی مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد. براساس این پارادوکس، با بکاربرد

آخر را که متناقض اند مورد بحث قرار داد که تکلیف آنها چیست؟ پیش فرضی هم در کار نیست پس تعارض به ذات قضیه برمی گردد. برخی پیشنهاد کرده اند که با جایگزینی "قابل اثبات" به جای "صادق است" در جمله (۷) می توان از پارادوکس احتراز نمود، چراکه دیگر نمی توان از (۶) به (۷) رسید. گروهی هم چنین پاسخ داده اند که تناقض به وجود آمده میان دو قضیه به ذات آنها مربوط نیست بلکه ناشی از ماهیت MP قواعدی و یا اقتراهای ناموجهی است همچون که مورد استفاده قرار گرفته است.

پارادوکس دروغگو

پارادوکس دروغگو هنگامی مطرح می شود که جمله دروغگو یعنی "این جمله دروغ است" و یا "دروغ می گویم" به لحاظ منطقی مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد ولی هیچ نتیجه ای بدست نمی آید بلکه تناقضی پدید می آید. به لحاظ تاریخی این شبهه با جمله خودارجاع دروغگو آغاز شده است. زمان دقیق پیدایش آن را نمی توان معین کرد اما اقوال مختلفی که در آراء منطقدانان و فلاسفه قدیم به چشم می خورد از قدمت این بحث و کشیده شدن دامنه آن حتی به قرنهای پیش از سقراط خبر می دهد.

عبارت خودارجاع^(۱۵) (S) مثل "اگر این درست است که S، پس پاریس پایتخت ایتالیاست" می توان به نتیجه "پاریس پایتخت ایتالیاست" و یا هر جمله دیگری دست یافت. حتی این نتیجه مشروط به صدق S هم نخواهد بود. صورت استدلال چنین است.

۱- این درست است که S.

۲- بنابراین S.

۳- اگر این صادق است که S پس پاریس پایتخت ایتالیاست.

که از (۱) و (۳) با قاعده MP نتیجه می شود.

۴- پاریس پایتخت ایتالیاست.

و چون (۴) از فرض (۱) بدست می آید می توان فرض مذکور را در یک عبارت شرطی وارد نمود و بدون هیچ پیش فرضی گفت.

۵- اگر صادق است که S آنگاه پاریس پایتخت ایتالیاست.

و از (۵) و با تعریف S می توان گفت.

S-۶

۷- پس S صادق است.

و از (۶) و (۷) یا MP نتیجه می شود.

۸- پاریس پایتخت ایتالیاست.

با همین استدلال می توان ثابت کرد که پاریس پایتخت ایتالیا نیست و دو نتیجه

آنچه محرز است اینکه بیش از ۲۳۰۰ سال است که در دنیای اندیشه این موضوع در حال بررسی است. تئوفراستوس^(۱۶) که از پیروان ارسطو^(۱۷) بود طبق روایت تاریخ سه لوح مجزاً و فیلسوف رواقی^(۱۸)، خریسپوس^(۱۹) نیز در شش لوح دیگر مطالبی در این موضوع نوشته‌اند، اما در گذر زمان این مطالب از بین رفته است. فلاسفه دیگری هم در این باره مطالبی نوشته‌اند که از آنها هم اطلاعات دقیقی در دست نیست. سنت پل^(۲۰) که از بزرگان دنیای تفکر غرب است در عهد جدید انجیل چنین آورده است که: "یکی از خودشان، حتی پیامبری از میان خودشان گفت که اهالی شهر کرت همواره دروغ می‌گویند" ولی هرگز اطلاعات بیشتری درباره تناقضی که در این جمله نهفته است ارائه نداد. شعری از آنتئوس^(۲۱) هم درباره این تناقض نما نقل شده است. بوریدان^(۲۲) هم به شکل دیگری از این پارادوکس استفاده کرده است.

شکل ساده و اولیه پارادوکس دروغگو جمله "دروغ می‌گویم" است. این جمله در تبادر منطقی معمولی تناقضی را به ذهن متبادر می‌کند، یعنی فهم عرفی از آن در قالب فهم خودارجاعی است که متضمن تناقض است. به عبارتی عبارت مذکور هم صادق

است، هم کاذب و یا نه صادق است و نه کاذب. در عین حال اگر جمله به صورت خودارجاع فهمیده نشود تناقضی دربر نخواهد داشت. حال سؤال این است که این جمله و جملات مشابه آن ناقض ملاک قضیه یعنی قابلیت صدق و کذب و طرد شق ثالث‌اند؟ این شبهه به اشکال مختلف دیگری هم مطرح شده که در اصل و ماهیت تفاوتی با جمله قبل ندارد مثل اینکه گفته شود "این جمله درست نیست" که کاربرد خودارجاع آن باعث می‌شود جمله موردنظر هم صادق و هم کاذب و یا نه صادق و نه کاذب باشد. ظاهراً این حالت برخلاف نمونه قبلی پیش فرضی هم نمی‌خواهد. همین دو نمونه را به شکل دیگری که دارای واسطه است هم مطرح کرده‌اند مثل اینکه:

الف: آنچه "ب" می‌گوید دروغ است.

ب: آنچه "الف" می‌گوید راست است.

اگر ارجاع این دو جمله به دیگری باشد هر دو اگر و فقط اگر کاذب باشند صادق‌اند و اگر و فقط اگر صادق باشند کاذب‌اند. نکته مهم اینکه هیچکدام از این دو جمله مستقیماً خودارجاع نیستند ولی با واسطه این صفت را پیدا می‌کنند. (سفسطه نهم بوریدان هم همین بود)

بطور کلی مشکل مورد بحث را می‌توان به

شکل استدلال زیر که تناقض را علنی می‌سازد نشان داد.

الف "این جمله دروغ است"
اگر الف صادق باشد آنگاه کاذب خواهد بود و از طرف دیگر اگر الف کاذب باشد باید آنرا متضمن خبری کاذب بشمار آورد و چون معنای جمله مذکور چنین است که دروغ است پس الف صادق خواهد بود. بنابراین الف صادق است اگر و فقط اگر کاذب باشد و کاذب است اگر و فقط اگر صادق باشد. پس الف در هر حالت به نقیض^(۲۳) خود می‌انجامد. نتیجه تناقض آمیز مذکور هم به ناهماهنگی^(۲۴) معنایی^(۲۵) غیر قابل حلّی منجر می‌شود که متفکرین غرب به آن غار شیر^(۲۶) نام داده‌اند.

بوریدان از ابهام موجود در این گونه مثالها استفاده کرد و با چیدن جملاتی دوگانه و قراردادن جمله "خداوند موجود است" در کنار آنها به زعم خود جمله اخیر را اثبات کرد. شاید او نخستین کسی باشد که با شیوه مذکور و صرفاً از راه روابط منطقی جملات به اثبات وجود خدا رسیده باشد ولی بوریدان هرگز توجه نکرد که ساختار نامطمئن و تناقض آمیز اینگونه پارادوکسها به راحتی نقیض جمله مورد نظر او یعنی "خدا موجود نیست" را هم نتیجه می‌دهد.

پارادوکس دروغگو را می‌توان به شکلهای دیگر هم نشان داد که اگرچه ماهیتاً هیچ تفاوتی میان آنها نیست ولی هر کدام جهت خاصی را مورد توجه قرار داده و ذهن را در رسیدن به فهم مطلب یاری می‌کنند. مثلاً دو جمله: "جمله زیر صادق است" و "جمله قبلی کاذب است". که باز هم صدق هر کدام به کذب و کذب هر کدام به صدق آن منجر می‌شود. اما همانطور که قبلاً گفته شد پیچیده‌ترین شکل پارادوکس دروغگو به صورت "این جمله صادق نیست" و یا "این جمله دروغ است" می‌باشد. برخی منطق دانان این شکل از پارادوکس دروغگو را غامض‌ترین حالات می‌دانند که هیچکدام از پاسخهای کلیشه‌ای ارائه شده موفق به حل آن نشده است.

اما بهر حال پاسخ این شبهه یا شبهه‌ها چیست؟ در ابتدا باید تحقیق نمود که این پارادوکسها بر چه اصولی مبتنی بوده و ملاک پدید آمدن و قضاوت درباره آنها چه می‌تواند باشد. هر کدام از این نمونه‌ها بر پیش فرضها^(۲۷) و مبادی^(۲۸) خاصی استوارند. اما همه آنها از هر مسیری که بگذرند سرانجام به تناقض می‌رسند. راه حل چیست؟ راه حل ممکن این است که کلیه عوامل بوجود آورنده پارادوکسها مورد

ارزیابی قرار گیرد، ضرورتاً اشکال باید در یکی یا بیشتر از این عوامل باشد.

ممکن است مبادی و پیش‌فرضهایی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند مغالطی باشند و یا اینکه در مسیر استدلال شرایط بکارگیری قواعد استنتاج رعایت نشده باشد و یا شاید هم تناقض پدید آمده در نتیجه را باید نادیده گرفت. و شاید هم اصلاً تعارض و تناقضی در کار نیست بلکه ابهامات را باید به درستی تجزیه و تحلیل و رفع نمود. پاسخهایی هم که بزرگان منطق به این شبهات داده‌اند ناظر به حالات مختلفی است که مطرح شد. برخی گفته‌اند مسأله را فراموش کنید، گروهی معتقدند می‌توان با مشکل کنار آمد بدون آنکه قابل حل باشد، تعدادی اذعان نموده‌اند که جمله دروغگو جمله‌ای دستوری نیست و معنی محصل هم ندارد، گروهی اعلام کرده‌اند که جمله دروغگو هم به لحاظ دستوری صحیح است و هم معنی دارد اما صادق یا کاذب نیست بلکه هم صادق است و هم کاذب. قبل از آنکه پاسخهای ارائه شده برای حل پارادوکس دروغگو مطرح شود مناسب است به اختصار در ملاک قضیه یعنی "لفظ مرکب تام خبری که ذاتاً قابل صدق و کذب است" تأملی بعمل آید. این ملاک دقیق

شامل چند رکن است. نخست تام بودن لفظ است. یعنی بنا بر عرف شنونده باید بعد از شنیدن جمله مفاد آنرا بفهمد و منتظر لفظ دیگری (صرفاً در همین حیث و نه اطلاعات بیشتر) نباشد. دوم اخباری است که ملاک بدان تصریح می‌نماید یعنی ربط موضوع و محمول باید نشان دهنده خبری باشد که این خبر در ظرف خود قابل قضاوت است. و رکن سوم قید "ذاتاً قابل صدق و کذب باشد" است که خود حاوی دو نکته است. نخست آنکه جز صدق و کذب حالت سومی مقصود نیست و دیگر آنکه این ویژگی باید از ذات قضیه نشأت گرفته باشد و نه تأیید یا عدم تأیید ما. یعنی این قابلیت ذاتی به ظرف ربط موضوع و محمول مرتبط می‌شود. اینک باید نمونه‌هایی را با دقت مورد بررسی قرار داد.

۱- کلمات "دیز پید مید" چه چیز به ذهن متبادر می‌کنند؟ آیا عبارت مذکور قضیه است؟ با نگاه ساده به این کلمات می‌توان گفت اصلاً قضیه‌ای منعقد نشده تا بتوان به دنبال صدق و کذب آن رفت. این کلمات هیچکدام نشان دهنده موضوع و محمول و نسبت نیستند. پس اینگونه عبارات (و یا بهتر مجموعه کلمات) از حوزه بحث خارج می‌شوند.

۲- اما جملاتی مثل "دیز پید است" و یا "دیز پید نیست" چه می‌شود. نکته مهم

معنای مجازی هم قائل نمی‌شود که حکم به کذب آن می‌کند و یا "شنبه" را جانشین مبهم مفهوم دیگری می‌داند که در این صورت به تبع آن معنای ثانوی قابلیت صدق و کذب پیدا می‌کند. ۵- جملاتی مثل "الف الف است" یا "الف مساوی ب است" یا "الف ج نیست" و کلاً جملاتی که در آنها از نمادها استفاده می‌شود چه حکمی پیدا می‌کنند؟ علی‌الظاهر همه اینها جملات صحیحی (می‌توانند) باشند پس مصداق قضیه‌اند و باید قابل صدق و کذب باشند. اما از طرف دیگر صدق و کذب آنها قابل بحث نیست. جمله‌ای مثل "الف الف است" به حکم توتولوژی بودن قطعاً صحیح است و می‌توان آنرا مصداق حمل الف (به نمایندگی از هر چیزی) بر خود داشت اما جملاتی مثل "الف ج است" و یا "الف مساوی ب است" چگونه؟ مفردات جمله هیچکدام به تنهایی مفهوم نیستند "الف" یعنی چه؟ هر چیزی و هیچ چیز. اساساً معنای محصلی ندارد و نیز ب و ج و... آیا می‌توان اینها را مصادیق منطقی موضوع و محمول دانست؟ بعید است بتوان چنین گفت. تنها از یک جهت می‌توان اینها را مصداق قضیه منطقی دانست و آن اینکه الف را نماینده ماهیتی مشخص یا وجودی معین و ب را نیز به همین صورت وصفی برای الف بشمار آورد آنگاه به

اینکه مفردات جانشین موضوع و محمول این جمله با جمله قبل یکی است و تنها تفاوت در نسبت حکمیه است که در این نمونه با "است" آمده است. ظاهراً فهم عرفی میان این دو نمونه تفاوت قائل می‌شود و جمله اخیر را بی‌معنی محض ندانسته و چنین می‌اندیشد که "پید بودن دیز" حداقل قابل طرح است. اما آیا واقعاً همینطور است؟ می‌توان چنین پاسخ داد که شنونده می‌تواند به دو صورت جمله "دیز پید است" را بررسی کند. یکی اینکه بداند الفاظ "دیز" و "پید" مهم‌اند که در این صورت جمله مذکور همانند جمله "دیز پید می‌د" بی‌معنی شده و از حیظه بحث خارج می‌شود و یا اینکه الفاظ مذکور را نماینده مبهم الفاظ مستعمل بدانند که در این صورت با واسطه و بالعرض برای جمله "دیز پید است" معنی فرض کرده و آنرا به تبع همین معنی قابل صدق و کذب می‌داند. ۳- نمونه سوم این است که کلیات با معنی به شکلی بی‌معنی کنار هم چیده شوند مثل اینکه گفته شود "شنبه شجاع کتاب". بدیهی است علی‌رغم معنی دار بودن هرکدام از کلیات، جمله و در نتیجه قضیه‌ای ساخته نشده تا ملاک قضیه درباره آن اعمال گردد. ۴- اگر گفته شود "شنبه شجاع است" ذهن یا شنبه را به معنای اولین روز هفته می‌فهمد و برای آن

نیابت از آن معانی و با واسطه و بالعرض
"الف ب است" را قضیه محسوب نمود. در
حقیقت نه "الف" موضوع است و نه "مساوی
ب" محمول. بلکه آنچه از آنها حکایت شده
موضوع و محمول‌اند و اینها مجازاً قضیه را
ساخته‌اند.

حال آیا صدق و کذب به اینگونه قضایا
حمل می‌شود؟ پاسخ هم مثبت است و هم
منفی. بنابراین نخستین چیزی که بعد از معنی
داری و بی‌معنایی در یقین بخشیدن به قضیه
موضوعیت پیدا می‌کند همین است که
حقیقت موضوع و حقیقت محمول چیست؟ و
صرف چیدن لغات در کنار هم و شکل
گفتاری و یا نوشتاری معمولی دادن بدانها
نمی‌تواند ملاک قرار گیرد.

در مورد پارادوکس دروغگو موضوع
چه شکلی پیدا می‌کند؟ آیا عبارت مذکور
اصلاً قضیه نیست و شبه قضیه است؟ و یا
اینکه پیش‌فرضها یا قواعدی که در بحث آن
بکار رفته مغالطی است؟ منطق‌دانان در این
مرحله چند شیوه مختلف اختیار کرده‌اند.
برخی با تأکید بر ملاک قضیه و اینکه جمله
مذکور هم از مصادیق قضایاست در
جستجوی راه حل برآمده‌اند، برخی روشی
غیر از روش مستقیم مرسوم در منطق
پیشنهاد کرده‌اند و گروهی نیز با نفي قضیه

بودن جمله مذکور موضوع را منتفی دانسته‌اند.
برخی از منطق‌دانان متأخر چنین
معتقدند که در ابتدا باید پرسید که صدق
چیست؟ و برای دستیابی به آن چه
پیش‌فرضها و قواعدی باید پذیرفته شود؟
اصلاً چرا یک قضیه صادق، صادق است؟
نظریات مختلف مطابقت^(۲۹)، سازگاری^(۳۰)،
عمل‌گرایی^(۳۱) در صدق از جمله
مشهورترین پاسخهاست. هرکدام از این
روشها زوایای مبهمی از موضوع پارادوکس
دروغگو را روشن نموده و در مقابل ابهامات
تازه‌ای را نیز مطرح کرده است. نظریه
مطابقت که قدیمی‌ترین نظریه معرفت
شناختی در بحث صدق است از ارسطوست،
طبق نظریه او در هر جمله خبری باید
مطابقتی پدید آید تا اطلاق صدق بر قضیه
مذکور درست باشد. یعنی براساس این
دیدگاه یک قضیه صادق است اگر و فقط اگر
آنچه که از آن حکایت می‌کند همانطور باشد
که حکایت شده است. این نظریه را در منطق
جدید و فلسفه منطق نظریه "T" می‌نامند.
در مقابل بسیاری از منطق‌دانان هم معتقدند
که نظریه "T" نه صحیح است و نه دقیق و در
مواردی مثل پارادوکس دروغگو بطلان آن
آشکار می‌گردد. بعضی از آنان گفته‌اند که
مغالطه اصلی در حصر عقلی غیر قابل

انکاری است که در اجتماع صدق و کذب و در نتیجه صرفاً دو ارزشی بودن منطق مفروض دانسته شده است. از نظر آنان در اینگونه موارد تناقض جایز است و ملاک یا صادق یا کاذب و دیگر هیچ باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد. این متفکرین ظاهراً مشکل پارادوکس دروغگو را از سر راه برداشته‌اند اما توجه نکرده‌اند که به سفسطه مطلق دچار می‌شوند که با واسطه همین پاسخ را نیز منتفی می‌نماید.

نظریه دیگری که به صورت گسترده مطرح شده، دیدگاه تارسکی^(۳۲) است. این فیلسوف نظریه مطابقت ارسطویی را بهترین پاسخ به سؤال از صدق دانسته ولی آنرا با شیوه جدیدی بیان کرده است. از نظر او ملاک مطابقت چیزی است که به نحو شهودی پذیرفته شده و غیر قابل انکار است ولی آنگونه که ارسطو مطرح کرد جامع نیست. دیدگاه ارسطو تنها به برخی جملات با ساختار خاص اشاره می‌کند و از تجزیه و تحلیل همه اشکال مختلف قضایا ناتوان است. تارسکی دلیل این نقص را در ساختار کلی زبان طبیعی دانسته که در ظاهر همه قضایا را بطور واحد در نظر می‌گیرد. به عقیده او زبان لایه‌های مختلفی دارد که به آن مراتب گوناگونی می‌بخشد و هر مرتبه را باید با

قواعد خود بررسی نمود و تا معلوم نشود که هر جمله به کدام لایه و کدام مرتبه مربوط است نمی‌توان درباره آن تصمیم گرفت. بدین ترتیب نمی‌توان صدق را در زبانهای طبیعی^(۳۳) به این سادگی تعریف نمود و تنها زبانهای صوری^(۳۴) است که قابلیت حل کامل این شبهات را ایجاد می‌کند. طبق دیدگاه تارسکی و بعد از طبقه‌بندی دقیق زبان و تعیین سطوح مختلف، در پایین‌ترین سطح (صفر) هیچ قضیه‌ای دارای محمول صدق و یا اصطلاحات مرتبط با آن نیست و در سطح بندی (سطح ۱) است که صدق قابل حمل بر جملات سطح قبل می‌گردد در حالیکه باز هم قابل حمل بر سطح خود نیست و به همین شکل تا بالاترین سطح. بدین ترتیب هیچ جمله‌ای قابل ارجاع به خود نخواهد بود و همه انحاء ارجاعهای مستقیم و غیرمستقیم منتفی می‌گردد. این منطق دان در سال ۱۹۳۶ پاسخ تقریباً کامل خود را که مبتنی بر نظریه سلسله مراتب زبانی بود، ارائه نمود.

موضوع مورد بحث با جمله (الف) شروع شده و اصل (T) ملاک قرار می‌گیرد. فرضهای زیر نیز که مورد اتفاق نظرند در مسیر استدلال مورد استفاده قرار گرفته‌اند. یعنی

هر جمله خبری^(۳۵) (S) از S حکایت

صدق کلی^(۳۸) قابل قبول باشد محمول "جمله کاذبی است" نیز قابل تعریف بوده و جمله دروغگو مشروعیت پیدا می‌کند. اما در این حالت از T و B و J و D، هر تناقضی پدید می‌آید و نه از الف، زیرا جمله الف یعنی جمله دروغگو در استدلالی که ذکر شد یک پیش‌فرض نیست.

استنتاج^(۳۹) تارسکی یک تشبیه و تمثیل^(۴۰) صوری از استدلال دروغگوست. تناقض را نمی‌توان پذیرفت و لذا نتیجه تناقض پدید آمده اثبات می‌کند که استدلال با پیش‌فرض غلطی آغاز شده است و از آنجا که نظریه T و پیش‌فرضهای (ب) و (د) و (ه) از نظر زبان صوری کلاسیک و منطق^(۴۱) واجب‌القبول‌اند، ضرورتاً پیش‌فرض (ج) باید مغالطی باشد و دقت در آن هم نشان می‌دهد که محمول کلی صدق در "جمله صادقی است" عامل این شبهه است. بدین ترتیب تارسکی اثبات و یا ادعا نمود که صدق در یک زبان کلاسیک قابل تعریف نیست و به همین دلیل نظریه غیرقابل اثبات بودن صدق او نشان داد که زبانهای کلاسیک ممکن نیست محمول کلی صدق داشته باشند. زبانی که چنین ویژگی داشته باشد به لحاظ معنایی بسته^(۴۲) خوانده می‌شود. یعنی هرگونه تلاش در تعریف و ارائه ملاک صدق در آن

می‌کند. جمله دروغگو (الف) یک جمله خبری قانونمند^(۳۶) است. ج یک جمله خبری یا صادق است یا کاذب. د در مثال مورد نظر الف عبارت (این جمله) به (الف) ارجاع شده است. "این جمله کاذب است" معادل (الف) است. ه تارسکی با توجه دقیق به زبان انگلیسی و نیز زبان صوری مورد نظرش که قابلیت ارائه بصورت ریاضی را دارا بود نکاتی را به فرض T و نیز پیش‌فرضهایی که ذکر شد اضافه نمود. قصد او این بود تا نقاط ابهام را روشن ساخته و علل و دلایل پیدایش پارادوکس را بر ملا نموده و مغالطه را کشف و رفع نماید. او بدین وسیله اثبات کرد که این پیش‌فرضها که در ابتدا بسیار یقینی و قاطع می‌نمودند به ناهماهنگی و ناسازگاری معنایی منجر می‌شود و از همین جاست که تناقض پدید می‌آید. او نشان داد که آن پیش‌فرضی که باعث مغالطه^(۳۷) شده، پیش‌فرض (ج) است. زیرا برای آنکه (ج) یعنی جمله دروغگو، جمله‌ای قانونمند در زبان عرفی باشد باید پیش از آن تصور قابل تعریفی از صدق و "صادق است" که قابل اعمال بر جملات صادق و غیر قابل اعمال بر جملات کاذب باشد، در اختیار باشد. اگر محمول

دیدگاه تارسکی را کنار گذاشته و راه‌حلهای جدیدی پیشنهاد نمایند.

نخستین پیشنهاد اینکه جمله دروغگو اساساً بی‌معنی است و لذا بحث از صدق و کذب آن موضوعیت ندارد. پس اصلاً استدلالی آغاز نمی‌شود و تمام بحثهای انجام شده مغالطی است و در نتیجه تناقض پدید آمده هم اعتباری ندارد. برتراند راسل این راه حل را در نظریه انواع و در حقیقت در اصلاح روش تارسکی مطرح نمود. او سطوح گوناگون نامتناهی مترتب بر هم را پذیرفت و چنین گفت که جمله دروغگو ممکن است در آن واحد به سطوح متعددی ارجاع شود و به همین دلیل معنای محصل ندارد. این مشکل از دو ناحیه پدید آمده است. یکی ماهیت زبان طبیعی که اگرچه سراسر ناسازگار نیست ولی ناسازگاریهایی دارد و دیگر عبارت "این جمله" در جمله دروغگو، زیرا هیچ عبارتی قابل ارجاع به جمله‌ای که خود در آن رخ داده نیست. اما کواین (۴۴) با روشی شبیه راسل در نظریه سلسله مراتب فرارزبان (۴۵) دیدگاه تارسکی را مورد انتقاد قرار داده ولی او عبارت "دروغ است" را عامل مغالطه می‌داند که به جای آنکه با همان جمله‌ای که در آن واقع شده تحلیل شود باید با جمله سطح پایین‌تر خود تحلیل گردد.

با مشکل دور (۴۳) و یا مصادره به مطلوب روبروست. بدین ترتیب زبان صوری کلاسیک باید قابل ارائه در قالب ریاضی باشد. اما آنچه از این دیدگاه نتیجه می‌شود ناسازگاری اندیشه انسان نسبت به جهان اندیشه خود است، و همین امر باعث شد تا بسیاری از متفکرین این راه حل را نپذیرند و طرد زبان طبیعی از خاستگاه و جهان استعمال خود را بدین شکل افراطی رد کردند. اما مشکل مهم‌تر این بود که نظریه لایه‌های زبانی تارسکی هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای برای جملات شرطیه، چه متصله و چه منفصله نداشت و در ضمن صدق و کذب معمولی کاملاً متفاوت بلکه متضاد با یکدیگر تلقی می‌شوند. آیا می‌توان گفت که نظریه تارسکی به همان مشکلی دچار شده که خود او به ارسطو نسبت می‌داد؟ تکلیف جملاتی که خود کلمات صدق و کذب محمول آنها هستند چه می‌شود، جملاتی مثل "آنچه او گفت کاذب بود". اینگونه جملات در چه لایه‌ای قرار می‌گیرند و لایه ماقبل و مابعد آنها چیست؟ اساساً در زبان طبیعی اگر قرار باشد اینگونه بحث شود خیلی از جملات به سرانجام نمی‌رسد و نوعی بدفهمی و بلکه نفهمیدن پیش می‌آید. بروز همین مشکلات باعث شد تا تعداد زیادی از منطق‌دانان

راه حل پیشنهادی دوم از سول کرییکی است. او تغییراتی در روش سلسله مراتب بوجود آورد. کرییکی در اینکه جمله دروغگو معنی دار است تردید نکرد ولی این ملاک را که هر جمله معنی داری لزوماً یا صادق است یا کاذب، انکار نمود. جملاتی مثل جمله مورد بحث از نظر او فاقد ارزش صدق و کذب است. این منطق دانان تقریباً همه قضایای لابتیه^(۴۶) را هم مشمول همین حکم دانستند. او زبانی صوری و عینی را که دارای درجاتی نسبی از معنی است پیشنهاد نمود که جملات قرار گرفته در پایین ترین درجات مفسر معنایی از تمام محمولات بنیادین (اتیک) (۴۷) زبان غیر از محمولات حقیقی است. خلاصه اینکه محمول صدق نسبی است و جمله دروغگو در این مرتبه نه واجد ارزش صدق است و نه کذب. و تنها شرط برای آنکه عبارتی صادق باشد آن است که آن عبارت صادق باشد. جملات خودارجاع فاقد این خصیصه اند و در نتیجه هیچکدام علیرغم معنی داری، نه صادق اند و نه کاذب.

راه حل دیگری که پریور^(۴۸) به تبعیت از پیرس^(۴۹) مطرح کرد این است که جمله دروغگو معنی دار و در شرایطی صادق و در شرایط مشخص دیگری کاذب است. یعنی اگر جمله مذکور از شرط صدق به کذب

بررسی شود صادق و اگر از شرط کذب به صدق تحلیل گردد کاذب خواهد بود و در نتیجه جمله دروغگو کاذب و کل جمله به نحو لابتیه مغالطی خواهد بود.

راه حل دیگری هم که مطرح کرده اند بر قبول تناقض استوار است. از این منظر پذیرش هر دو حالت صدق و کذب در آن واحد در مورد جمله دروغگو موجب ناسازگاری معنایی غیرقابل قبول نمی شود. منطق مورد نظر در اینجا سازگارنا^(۵۰) است. با اینکه تعداد راه حل های ارائه شده قابل توجه است ولی تعداد اندکی از آنها به نظریات صوری و نمادین منسجم منجر گشته است. آنچه مهم است یافتن پاسخ ایجابی شبهات است، ضمن اینکه راه حل هر چه باشد باید به ارائه ملاک جامع و مانعی برای تعریف قضیه منجر گردد. و شاید مهم تر از همه اینها این است که قدرت و قوت هر پاسخ به مبنای نظری آن در فلسفه منطق و نظریات مستدل صدق برمی گردد. و به همین دلیل است که در مغرب زمین تنها متفکرین بزرگی همچون راسل، کواین، کرییکی و تارسکی بحث جامعی را مطرح نموده اند. یکی دیگر از کسانی که در دوران اخیر با روش منظم پارادوکس دروغگو را مورد بررسی قرار داده یابلو^(۵۱) است. بیشترین

خروج از موضوع و در حقیقت نادیده گرفتن مشکل است. ویتگنشتاین^(۵۲) از جمله متفکرینی است که سخت به این رویکرد سیستماتیک حمله نموده است اما پیشنهاد او هم این است که هر اندیشمندی باید نخست خود را از هراسی که از مواجهه با تناقض^(۵۳) دارد برهاند. او راه حل مناسب برای برخورد با هر پارادوکسی را عکس العمل ارتجالی^(۵۴) می‌داند و نه قراردادهای ساختگی. به قول او هیچ راه حلی نیاز به تأیید مبنایی فلسفی ندارد و راه حل هرچه باشد قطعاً غیر سیستماتیک است. زبان عالم خاص خود را دارد و تفسیر آن هم با خودش است. از دید او شاید پذیرفته شود که جمله دروغگو معنی دار و صادق یا کاذب است. شاید هم قابل استفاده در هیچ استدلالی نباشد و حتی اگر جمله باشد ضرورت ندارد که صادق یا کاذب باشد. اینکه زبان به نحو واقعی غیر منسجم باشد محال است و کاربرد همیشه موفق زبان بهترین دلیل بر این امر است.

آنچه استراوسن^(۵۵) مطرح کرده به دلیل ناظر بودن بر آراء تارسکی و کریپکی و راسل و کواین شایسته توجه و تأمل بیشتری است. بحث این متفکر را می‌توان هم در حوزه فلسفه منطق^(۵۶) و هم زبان و هم معرفت‌شناسی^(۵۷) و هم روانشناسی ذهن

تلاش یابلو در نظریه سلسله مراتب او این است که عامل خودارجاعی را که بیشترین اثر در بروز مغالطه دارد را اصلاح نماید.

آنچه که میان همه این متفکرین مشترک است قبول بن‌بستی است که پارادوکس دروغگو فراروی فهم بشر و زبان طبیعی و قواعد منطقی قرار داده است. سرایت این بحث از منطق به زبان و ریاضی، ناشی از همین معضل است. ولی راه حل هرچه باشد نباید غیر معقول و تکلف‌آمیز باشد. حل اولیه پارادوکس و قبول چندین و چند معضل بزرگتر همچون قبول تناقض هرگز راه حل معقولی نیست. نادیده گرفتن مشکل هم کارساز نیست. صوری ساختن زبان هم همان مشکلاتی را به وجود می‌آورد که پوزیتیویستهای منطقی با آن روبرو شده و اساس تفکر خود را در بحران یافتند. آن دسته از متفکرینی که تلاش می‌کنند تا مبنایی منطقی برای هماهنگی یا سازگاری معنایی با زبان طبیعی تأسیس کنند به بیراهه می‌روند، اگر هماهنگی و سازگاری لازم است باید طبیعتاً و از درون زبان و اندیشه ظهور نماید نه اینکه بر منطق یا زبان یا هر دو، تحمیل گردد. معضل اصلی بروز تناقض در جمله دروغگو و در منطق و زبان طبیعی است و هرگونه خروج از این حیطة به معنای

کسی می‌گوید "من دروغ می‌گویم" و یا "این جمله دروغ است" تعهدی را که در آنجا وجود نداشته بر ملا می‌سازد. در حقیقت او اصلاً خبر محصلی نداده بلکه بی‌تعهدی خود را فاش ساخته است. جمله بکار رفته به لحاظ دستوری صحیح است و شبیه قضایای معقول خبری است ولی حقیقتاً قضیه نیست و به همین دلیل فاقد شرایط لازم برای بروز تناقض است.

این پاسخ هم علی‌رغم گشودن ابواب جدید، مسأله را حل نمی‌کند. اگر گفته شود "شاید آنچه می‌گوید راست باشد" و یا "امید که آنچه می‌گوید درست باشد" با این ملاک قابل بحث و بررسی نیست. بازنگری کربیکی سرانجام به منطق سه ارزشی صادق، کاذب و هیچکدام منجر شد. نظریه استراوسن هم ملاک صدق و کذب را در همانجایی که مورد تردید نیست روشن نمی‌کند و جمله دروغگو هم به اشکال دیگری قابل طرح است که فاقد وجه اشکال این متفکر است. آیا باید در اصول متعارف و موضوعه منطق بازنگری نمود؟ آیا برای حل این مشکلات منطقی باید از منطق عبور کرد؟ اگر پاسخ مثبت است با کدام ملاک که خود در حیظه منطق نباشد؟ تمام راه‌حلهای ارائه شده، هریک نکات ظریف و دقیق را تحلیل نموده و

قرار داد و این هم مزیت عقیده اوست و هم ضعف. مزیت است چون از جامعیت بیشتری برخوردار است و ضعف است چون بن‌بستها را از هر حوزه به حوزه دیگری می‌کشاند. از نظر او نکته مهم این است که اساساً ماهیت "صدق" چگونه و به چه معنایی توسط گوینده سخن بکار گرفته می‌شود. هنگامی که قضیه‌ای صادق بشمار می‌آید هیچ صفت واقعی و انضمامی بوجود نمی‌آید و چیز جدید پدید نیامده و عبارتی هم راجع به قضیه انشاء نمی‌شود. و مطابقت یا سازگاری یا هماهنگی و مانند اینها هیچکدام نباید معمولهای واقعی تلقی گردند. صدق یک قضیه تنها اثبات^(۵۸) و یا تعریف و یا تأیید و حتی ممکن است اغماض از آن باشد. از نظر استراوسن در تمام این حالات فقط نوعی فعل^(۵۹) و عمل ظهور می‌کند. و این تداعی همان بحث مهمی است که آستین هم مطرح نموده است. درست مثل هنگامی که کسی به دیگری می‌گوید "من به تو قول می‌دهم که آن کار را انجام دهم" در اینگونه موارد صفتی به قضیه "آن کار را انجام می‌دهم" اضافه نشده بلکه عمل خاصی که همان قول دادن باشد ظهور یافته است. به عبارت دیگر تفسیر استراوسن از پارادوکس دروغگو این است که هنگامیکه

Jon and Etchemendy.

5- Patrick Grim, *Incomplete Universe*, Cambridge, Mass, 1991.

6- Truth, in *Analysis*, Strawson, Routledge, 1987.

7- Semantical Paradox, Burge, Tyler, *Journal of Philosophy*, 1998.

8- A Theory of Truth: The Liar Paradox and Tarski's Theorem, Stanford University 1979, Dowden, Bradley.

9- Michael Dummett, *The Seas of Language*, Oxford, Clarendon Press, 1993, pp(440-5).

10- The Ways of Paradox, Harvard University, 1976, Quine.

11- Outline of A Theory of Truth, *Journal of Philosophy*, 1984, Kripke.

12- Susan Haack, *Philosophy of Logics*, Cambridge University Press, 1996, Chapter 8.

13- Sains Bury, *Paradoxes*, Cambridge University Press, 2nd edn, 1995.

14- Stephen Yablo, *Paradox Without Self Reference*, *Analysis*, 1993, Vol.53.

نکات مبهم جدیدی اضافه کرده و در نهایت هیچ کدام به حل معضل پارادوکس‌ها نائل نگشته است. جالب آنکه تمام این قبول و رد‌ها هم با همان منطق است که مورد مناقشه است پس اگر راهی وجود دارد باید در همان دنیای اندیشه و عالم منطق بدان دست یافت. متفکران مسلمان هم این موضوع را مورد بررسی قرار داده و پاسخهایی به آن داده‌اند که نقاط مشترک و افتراقی با بحثهای مذکور دارد که باید در جای دیگری مورد بررسی قرار گیرد.

منابع

1- Paradoxes From, A to Z, Michael Clark, Routledge, 2002, pp (57-62), (138-142), (83-84), (28-36), (1-5), (168-174).

2- Paradoxes From A to Z, Clark, Routledge, 2002, pp(36-38), *Computability and Logic*, G.Booles and R.Jeffrey, 1989, Cambridge University Press, pp(186-8).

3- Liar Paradox, Internet Encyclopedia of Philosophy, 2003.

4- The Liar, An essay in Truth and Circularity, Oxford, 1987, Barwise,

پی نوشتها:

- 17- Aristotle.
 - 18- Stoic.
 - 19- Chrysppus.
 - 20- Saint Pole.
 - 21- Atheneus.
 - 22- Buridan.
 - 23- Contradiction.
 - 24- Incoherence.
 - 25- Semantic.
 - 26- Lion's Den.
 - 27- Assumption.
 - 28- Axiom.
 - 29- Corespondence.
 - 30- Coherence.
 - 31- Pragmatic.
 - 32- Tarski.
 - 33- Natural Language.
 - 34- Formal Language.
 - 35- Declarative.
 - 36- Legitimate.
 - 37- Crucial.
 - 38- Global Truth Predicate.
 - 39- Deduction.
 - 40- Analog.
 - 41- Logic.
 - 42- Closed.
- 1- Proposition.
 - 2- Truth.
 - 3- False.
 - 4- Paradox.
پارادوکس جمله‌ای است که در نظر اول قابل ارزش گذاری نیست و از صدق آن کذبش و از کذب آن صدقش لازم می‌آید در حالیکه احتمالاً تناقضی وجود ندارد. شاید بهترین معادل برای آن، تناقض‌نما باشد. برخی متفکرین هم پارادوکس‌ها را از سنخ استدلالی می‌دانند که حقیقتاً منجر به تناقض می‌گردد. گروهی نیز حصر صدق و کذب در قضایا را مورد انکار قرار داده‌اند.
 - 5- Liar Paradox.
 - 6- Omniscience.
 - 7- Grim.
 - 8- Galileo.
 - 9- Plurality.
 - 10- Hilbert's Hotel.
 - 11- Cantor.
 - 12- Zeno.
 - 13- Russell.
 - 14- Curry.
 - 15- Self Referential.
 - 16- Theophrastus.

52- Wittgenstein.

53- Contradiction.

54- Ad Hoc.

55- Strawson.

56- Philosophy of Logic.

57- Epistemology

58- App Rove.

59- Action.

43- Circularity.

44- Quine.

45- Meta Language.

46- Odd Sentences.

47- Atomic.

48- Prior.

49- Peirce.

50- Para Consistent.

51- Yablo.